

کوتاه و شفاف درباره‌ی

«اصالتِ حقیقت»

گزارشی از دیدگاهِ اصالتِ حقیقت
و برخی جوانبِ آن در ۱۷ گزاره

حسین کامکار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و على آله الطاهرين

اشاره

پیش از این مبنای اصالتِ حقیقت و ابطالِ اصالتِ وجود را در برخی نوشته‌ها، ارائه‌ها و گفتگوهای شفاهی شرح داده بودم. در این نوشتار، قصد دارم با مختصرترین کلمات، صورت‌بندی دقیق و روشنی از مبنای «اصالة الحقیقة» ارائه دهم، و خواهم گفت که چرا و به چه معنا، نه وجود اصیل است و نه ماهیت، و این حقیقتِ شیء است که اصیل است.

یکم: اعتباریتِ وجود و اصالتِ حقیقت

(I) **تعریف.** شیء X را در نظر بگیرید. معنایی که شامل همه‌ی حیثیاتِ X باشد، «حقیقتِ X » می‌نامیم. با کمی تسامح، می‌توان شیء X و «حقیقتِ X » را به‌جای یکدیگر به کار برد، هرچند در نگاهی دقیق، یکی به واقعیت خارجی ارجاع دارد و دیگری به معنا.

(II) **تعریف.** انتزاعِ معنای A از شیء X یعنی لحاظِ حیث‌هایی از X و اعتبار یک معنا که شامل این حیثیات بوده و نسبت به سایر حیثیات X لابشرط باشد. به صورت مشابه، انتزاعِ معنای A از معنای M یعنی لحاظِ حیث‌هایی از معنای M و اعتبار یک معنا که شامل این حیثیات بوده و نسبت به سایر ویژگی‌های M لابشرط باشد.

- (III) اگر معنای A از شیء X انتزاع شده باشد، A قابل حمل بر شیء X است. به صورت مشابه، اگر معنای A از معنای M انتزاع شده باشد، A قابل حمل بر M است.
- (IV) **تعریف.** «وجود X» معنایی منتزَع از «حقیقت X» است، ولی برابر نهادِ معنایی آن نیست. مقصود از وجود X آن حیثی از X است که مغایرت آن با عدم را منعکس می‌کند.
- (V) **تعریف.** «ماهیت X» معنایی منتزَع از «حقیقت X» است، ولی برابر نهادِ معنایی آن نیست. مقصود از «ماهیت X» عبارت است از معنایی منتزَع از X که در آن همه‌ی حیثیات شیء به جز حیث وجود آن لحاظ شده است.
- (VI) **تعریف.** اگر معنای A برابر نهادِ مصداقش باشد، معنایی «اصیل» است.
- (VII) **تعریف.** اگر معنای A منتزَع از شیء X باشد ولی برابر نهادِ حقیقت X نباشد، «اعتباری ۱» است.
- (VIII) وجود و ماهیت، هر دو معانی اعتباری ۱ هستند. هر دو در خارج مصداق دارند. هر دو منتزَع از شیء / حقیقت شیء هستند. هیچ یک به تنهایی شیء / حقیقت شیء را منعکس نمی‌کنند، و عطف این دو (ماهیت موجوده) می‌تواند برابر نهاد «حقیقت شیء» باشد.
- (IX) **إن قلت:** «اصیل دانستنِ حقیقت شیء صرفاً یک بازی با کلمات است و آن چه بقیه وجود می‌نامند در این متن حقیقت نامیده شده و این صرفاً تغییر در نام‌گذاری است»، قلت: مسأله به هیچ وجه بازی با کلمات نیست. وجود در تعابیر رایج دست‌کم در دو معنا به کار می‌رود: وجود ۱ عبارت است از حیثیت طاردیت عدم، که اشتراکِ معنوی دارد. وجود ۲ عبارت است از حقیقت شیء که اصیل است و برابر نهادِ واقع خارجی است. اما آن چه اصیل است، مشترک نیست و آن چه مشترک است، اصیل نیست. در واقع واژه‌ی حقیقت برای ارجاع به وجود ۲ و تمییز و تفکیک آن از وجود ۱ مورد استفاده قرار گرفته است.

دوم: اشتراک معنوی وجود

(X) تعریف. با فصل منطقی معنایی می‌توان معنایی جدیدی ساخت. مثلاً در تعریف معنای A می‌توان گفت: شیء X متصف به A می‌شود اگر و تنها اگر شیء X متصف به معنای M1 باشد یا متصف به معنای M2 باشد.

$$A \equiv M_1 \vee M_2$$

چنین معنایی را «اعتباری ۲» می‌نامیم.

(XI) اشتراک معنوی در معنایی‌ای که اعتباری ۲ باشند اثبات‌گر وجود حیثیت واحدی بین مصادیق نیست، ولی اشتراک معنوی در معنایی‌ای که اعتباری ۱ باشند اثبات‌گر حیثیت واحدی بین مصادیق است.

(XII) معنای وجود/ موجود را می‌توان از هر شیئی انتزاع کرد. این معنا، اعتباری ۱ است و بین اشیاء اشتراک معنوی دارد. بنابراین حیثیت مشترکی در همه‌ی اشیاء هست که همان حیثیت طرد عدم است. بنابراین معنای وجود/ موجود اعتباری ۲ نیست.

سوم: سرشاری حقیقت و ماهیت از اطلاعات، تقریباً تهی بودن وجود از اطلاعات

(XIII) وجود، رفیق‌ترین و کم‌محتواترین چیزی است که درباره‌ی یک شیء می‌توان دانست یا بیان کرد. ماهیت، غلیظ‌ترین و پر‌محتواترین چیزی است که می‌توان درباره‌ی یک شیء دانست یا بیان کرد.

(XIV) دانش ما نوعاً در سطحی نیست که به ماهیت اشیاء دسترسی معرفتی داشته باشیم. ما از ماهیت روح خود، ماهیت ماده، ماهیت فضا و زمان، ماهیت نیروهای بنیادین طبیعت، ماهیت خداوند، ماهیت ملائکه و ... بی‌خبریم. اما اطلاع از وجود بسیاری از

اشیاء دانش خاصی نمی‌خواهد. ما می‌دانیم که هستیم، ماده هست، فضا و زمان هست، ملائکه هستند، و ...

(XV) این که ماهیت خداوند ناشناخته است بدین معنا نیست که نمی‌توان هیچ معنایی را بر خداوند حمل کرد، کما این که درباره‌ی سایر اشیاء نیز چهل نسبت به ماهیت آن‌ها مانع از حمل معانی و سخن گفتن درباره‌ی آن‌ها نمی‌شود. اسماء حسناى خداوند، معانی‌ای هستند که بر خداوند تبارک و تعالی حمل می‌شوند: *إن الله غفور رحیم*.

چهارم: نفی تشکیک وجود، امکان تشکیک در برخی امور ماهوی

(XVI) عدم که مشترک معنوی است مقول به تشکیک هم نیست. بنابراین وجود هم مشترک معنوی است و مقول به تشکیک نیست. عدم شدت و ضعف ندارد. طرد عدم هم شدت و ضعف ندارد.

(XVII) برخی از معانی منتزع از شیء می‌توانند واجد شدت و ضعف باشند. الگوی «شدت و ضعف» یک استعاره‌ی یک‌بعدی است که برای توصیف پاره‌ای از امور، مناسب است و برای پاره‌ای از امور مناسب نیست. مثلاً برای شدت نور می‌توان از این استعاره بهره جست ولی برای شناخت طیف کامل یک پرتو و رنگ‌های مندرج در آن، استعاره‌ی «شدت و ضعف» مناسب نیست.

و الحمد لله،

تهران، شمسی، ۱۴۰۳/۰۷/۱۹